

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

فرستندگان: اشکان و سروش

اول جون ۲۰۱۱

## نقد "سنتز نوین" در پرتو ماتریالیسم میکانیکی

۲



### مفهوم انترناسیونالیسم پرولتری

پیشبرد انقلاب سوسیالیستی، در شرایط جهانی شدن سرمایه داری، که در مقابل طبقه کارگر انقلابی هر کشور از جمله ایران قرار دارد حلقه ای و بخشی از انقلابات جهانی پرولتاریائی است و بنا بر این خصلتی ملی نداشته بلکه خصلتی انترناسیونالیستی دارد.

لنین در نوشته "انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد" در مورد مفهوم انترناسیونالیسم می گوید:

"وظیفه من، وظیفه نماینده پرولتاریای انقلابی عبارت است از آماده نمودن انقلاب جهانی پرولتری که راه نجات منحصر بفرديست از دهشتهای کشتار جهانی. استدلال من نباید از نقطه نظر کشور خود باشد(زیرا این استدلال یک کردن بیمقدار و خرده بورژوازی ناسیونالیستی است که نمی فهمد عروسکی است در دست بورژوازی امپریالیست)، بلکه باید از نقطه نظر شرکت من در تدارک در تبلیغات و در نزدیک ساختن انقلاب جهانی پرولتری باشد. این است معنای انترناسیونالیسم و اینست وظیفه انترناسیونالیست، کارگر انقلابی، سوسیالیست واقعی."

به اعتقاد ما سنتز نوین یک تکامل کیفی در علم کمونیسم با جمع بندی از دستاوردها و نقاط ضعف موج انقلابات سوسیالیستی قرن بیستم است. "این سنتز شامل پیشرفت های کیفی و راهگشا در زمینه فلسفه و روش، انترناسیونالیسم، خصلت گذار سوسیالیستی به کمونیسم و برخورد ستراتیژیک به انقلاب است. این سنتز که یک تکاملی کیفی در علم کمونیسم است "تداوم گسست های مائو از استالین است. در عین حال، گسست از برخی تفکرات مسلط بر جنبش کمونیستی تحت رهبری استالین است که بر مائو تسه دون نیز، هر چند به طور غیر عمده تاثیر گذاشته بود."

بابک فرزام با عنوان کردن مسائلی که نشاندهنده ضدیت کور ایشان با خط سیاسی مطرح شده در سنتز نوین حزب کمونیست انقلابی امریکا است، از موضع یک انترناسیونالیست پرولتری و حمایت لنینیستی از این خط و برنامه صحیح در کشورهای دیگر حرکت نمی نماید. و از موضعی ناسیونالیستی غالب بر جنبش کمونیستی بین المللی و خط شکست طلبانه- انحلاطلبانه به جنبش کمونیستی ایران و خاصه طرفداران سنتز نوین برخورد می نماید و به تقویت خط سیاسی غلط "سوسیالیسم قرن ۲۱" می پردازد.

در این جا ما می خواهیم بر روی سنتز نوین از مفهوم انترناسیونالیسم با آوردن نوشته ای تقریبا طولانی مکتب کرده و توجه خوانندگان از جمله بابک فرزام را به آن جلب می کنیم.

همانگونه که قبلا متذکر شدیم به اعتقاد ما آقای فرزام با نیاوردن عمدی نقل قول های مشخص از سنتز نوین که ادعای نقدش را دارد سنتی غیر کمونیستی و فرصت طلبانه ای را در نقد نظرات مخالفش به پیش گذارده است که جای تعمق دارد! نقد کمونیستی بر مبنای متدولوژی علمی به پنهان کردن نظرات مخالف خویش از خوانندگان نمی پردازد. بلکه همانند یک کمونیست انقلابی پیگیر، صادق و با حوصله برای کشف حقیقت به جای اینکه ذهنیات خویش (حقیقت طبقاتی یا سیاسی) را اساس نظرات شخص یا گروه مخالفش قرار دهد، آنرا با آوردن نقل قولهای مشخص مورد نقد علمی قرار می دهد.

باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی امریکا در باره مفهوم انترناسیونالیسم و انحرافات غالب بر جنبش کمونیستی بین المللی ظرف چندین دهه گذشته می گوید:

"سنتز جدیدی در باره اینکه انترناسیونالیسم چیست و چه مفهومی دارد به پیش گذارده شده است. بحثی در مورد مدل کانلی از انترناسیونالیسم - دیدگاهی متعلق به انقلابی ایرلندی، همواره لنین وجود دارد، که اساسا با رویکرد "حرکت از ملت(کشور) به سمت خارج" انترناسیونالیسم را از آن منظر می بیند، که در اصل یک دیدگاه ناسیونالیستی از انترناسیونالیسم - در مقابله با دیدگاه لنینیستی از انترناسیونالیسم، است. در نوشته "پیشروی"(۶) به طور خاص از یک طرف، بحث تقریبا شفافی در مورد تعریف لنین از انترناسیونالیسم - تلاش برای انقلاب در کشور خود و حمایت از این خط و برنامه در کشورهای دیگر، وجود دارد. و استدلال لنین (به عنوان مثال، در "انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد") که جهت گیری اساسی نباید "کشور من" بلکه خدمت من به مبارزه انقلابی جهانی، وجود دارد. اما آنچه در نوشته "پیشروی" که جدید و بسیار مهم است این می باشد که نه تنها در مخالفت بلکه همچنین یک دیدگاه منقدانه ای است از آنچه که در جنبش بین المللی کمونیستی به صورت یک نظریه غالب در مورد انترناسیونالیسم، مطرح می شود، که در راستای دیدگاه کانلی است، هر چند کانلی یک کمونیست نبود، و او بیشتر در راستای این مفهوم که انترناسیونالیسم چیزی است که از کشوری به کشور دیگر توسعه پیدا می کند، و در عمل معتقد به "کشور من" است تا خدمت و سهم من به انقلاب جهانی که نقطه اساسی جهت گیری و نقطه عزیمت (لنین) بود. اول از همه، در نوشته "پیشروی" یک گسست با نقد آن نقطه نظر وجود دارد. اما، فراتر از آن، یک

ترکیب موضع لنین و تعریف از انترناسیونالیسم با رویکردی از، و بالاتر از همه از سطح جهانی وجود دارد، و دیدن جهان به عنوان یک کل در هر زمان مشخص برای تعیین محل آن، از طریق ترکیبی از عوامل عینی و ذهنی، مهمترین پیشرفت ها برای کل مبارزه بین المللی می تواند، به وجود آید؛ و برای احزاب در کشورهای مشخص- برای دادن حمایت سیاسی در رابطه با آن "پیشرفت ها"- به عمل درآید، حتی اگر منجر به هزینه دادن برای برخی فداکاری ها از طرف احزاب خاص و در ارتباط با مبارزه در کشور "خود" شود.

چنین فراخوانی برای سنتز نوین از این دو نقطه در جنبش بین المللی، کاری جدید است. اما درگیر شدن با آن و مبارزه بر سر آن به اندازه کافی به وجود نیامده است.

در اینجا می خواهم چند توضیح اضافی در رابطه با این رویکرد به انترناسیونالیسم را بیان کنم، و تأکید بر این که عرصه جهان در نهایت و اساساً تعیین کننده است که، بله، شامل چند انتقاد از نقطه نظرات داخلی و خارجی مائو هم می باشد (استدلال مائو که شرایط داخلی در کشورهای خاصی در ارتباط با مبارزه و تغییر در کشورهای ویژه نقش تعیین کننده دارد، و این که شرایط و تحولات "خارجی" این کشورها عناصر خارجی و ثانویه است). چندی پیش مقاله "مبانی فلسفی انترناسیونالیسم پرولتری،" (۷) استدلال می کند که، در واقع، در عصر امپریالیسم به طور خاص، عرصه بین المللی، و تغییر و تحولات در آن سطح نقش قاطع تر و تعیین کننده در این که چه اتفاقی در کشورهای معین می افتد نسبت به "وضعیت داخلی" در کشورهای خاص دارد. این بسیار مهم است و نقطه بسیار بحث برانگیزی است.

با این حال، ما نباید چنین برداشتی، و نیز نباید به دیگران اجازه دهیم که اینرا، به یک مفهوم بدان معنی که ما همه، همانگونه که لنین یک بار توصیف می کند، "به حالت تعلیق در هوا در آمدن" و هیچ کس نمی تواند انقلاب در هیچ نقطه، در هیچ کشور خاصی انجام دهد، چرا که عرصه بین المللی در نهایت تعیین کننده و اساسی است. خود این یک تعمیم ساده مکانیکی از این اصل است. من اخیراً نوشته "دو کوه بزرگ" (۸) که در آن نقل قولی از "کمونیسم جعلی(دروغین) مرده است، زنده باد کمونیسم واقعی" (۹) - جعلی/واقعی به اختصار- زیر را آورده است بازخوانی می کردم که فکر می کنم اشاره به آن در این زمینه بسیار مهم است:

" دستیابی به [شرایط لازم برای کمونیسم] باید در سطح جهانی به وقوع بپیوندد، از طریق یک پروسه طولانی و غیر مستقیم دگرگونی انقلابی که در آن توسعه ناهموار، کسب قدرت سیاسی در کشورهای مختلف در زمان های مختلف، و دیالکتیک پیچیده فعل و انفعال بین مبارزات انقلابی و تغییر انقلابی جامعه در این کشورهای مختلف - یک ارتباط دیالکتیکی که در آن عرصه جهان اساساً و در نهایت تعیین کننده است، در حالی که تعامل متقابل و حمایت از مبارزات پرولتاریا در کشورهای مختلف بیانگر پیوند کلیدی در تغییر بنیادی جهان به عنوان یک کلیت می باشد. "" (با استناد به جعلی/واقعی، ص ۱۱۶، پانوش ۲۱)

### پیشاهنگ آینده یا بقایای گذشته؟

به یک معنای واقعی، بسیاری از آنچه که "بالا" عنوان شد، راه بزرگی است که در آن تمام این مسائل سرنوشت ساز متمرکز شده، پرسشی است نه تنها برای حزب ما بلکه برای کل جنبش بین المللی، که آیا ما به سادگی بقایای گذشته خواهیم بود (حتی در به صورت بقایای گذشته ای از امواج انقلاب پرولتری قبل) و یا اینکه آیا ما به یک پیشتاز آینده تبدیل خواهیم شد؟ با همه آن پیچ و چرخش های موجود - یک بار دیگر با تأکید بر نظریه بسیار شفاف مائو که آینده روشن است، و جاده غیر مستقیم است- آیا ما نمایندگان انقلاب آینده خواهیم بود؟ این همان چیزی است

که در واقع در حال نبرد است- و باید خیلی بیشتر برایش به طور مداوم و به طور کامل و سیستماتیک مبارزه شود: آیا ما یک بقایایی از گذشته یا پیشتاز آینده خواهیم بود؟ و این سؤالات در مورد چگونگی درک و بنابراین چگونه انترناسیونالیسم پرولتری را به پیش بردن، از اهمیت تعیین کننده ای در ارتباط با این دو شق(احتمالات) برخوردار است، یعنی همان دو جاده: بقایای گذشته یا پیشتاز آینده بودن."

بنا بر اصل انترناسیونالیسم لنینی که به طور واضحی در نقل قول مشروح بالا به آن اشاره شد، یک کمونیست انقلابی نه بر مبنای "کشور من اول" و یا "طبقه کارگر کشور من اول"، و بنابراین نه از دیدگاه تنگ ناسیونالیستی بلکه از منظر خدمت من به مبارزه انقلابی جهانی، تلاش برای انقلاب در کشور خود و حمایت از این خط و برنامه در کشورهای دیگر، جهت گیری خود را برای کمک به انقلاب جهانی پرولتری مشخص می کند. و به عنوان سنتزی نوین در یک گسست از نقطه نظرات ناصحیح و ناسیونالیستی حاکم بر کل جنبش کمونیستی بین المللی، و حرکت از جایگاه انترناسیونالیست پرولتری تأکید بر این نکته ضرور است که در عصر جهانی شدن نظام سرمایه داری - امپریالیستی به طور خاص، عرصه بین المللی، و تغییر و تحولات در آن سطح نقش قاطع تر و تعیین کننده در این که چه اتفاقی در کشورهای معین می افتد نسبت به "وضعیت داخلی" در کشور های خاص دارد.

### **نفی حزب پیشتاز(عناصر آگاه) و برخورد مکانیکی به احیای سرمایه داری در شوروی و چین**

از دیگر نکات اساسی که بابک فرزام در احکام و فرامین اراده گرایانه اش در باره آینده انقلاب و چگونگی به دست گیری قدرت سیاسی در ایران ترسیم می کند، همانا ندیدن و نفی جایگاه عنصر آگاه در جنبش کارگری و سوسیالیستی است، عنصر آگاهی که نمود متشکل و ایدئولوژیک-سیاسی اش در قالب حزب کمونیست تجلی می یابد و از طریق در دست گرفتن سکان مبارزه طبقاتی امر انقلاب کمونیستی را رهبری می کند. نمود مادی چنین حزبی برای رهبری انقلاب کمونیستی در پی پروسه پر فراز و نشیب، رهبری اعتصابات، مبارزات خیابانی و مبارزات قهر آمیز پرولتاریای آگاه (به نظر می رسد آقای فرزام دل خوشی هم از زد و خورد خیابانی و مبارزات مسلحانه پرولتاریای آگاه که در ارتش سرخ پرولتاریا بسیج و سازماندهی یافته، ندارد. به همین خاطر است که امر قهر از طرف پرولتاریا را به "چریکسم" منتسب می کند) تجلی می یابد و آبدیده می شود. این خواست در دیدگاهی که از طرف بابک فرزام پیش گذارده شده، در حقیقت یکی از اولی ترین خواست های جنبش کارگر پرستی(رفرمیستی)، طرفداران جنبش صرفا اقتصادی(اکنونیستی) طبقه کارگر و رویزیونیستی می باشد.

از جمله بازوهای اجرائی حزب پیشتاز کمونیست، تشکلات توده ئی و دمکراتیکی است که در تمامی شریانه های جامعه ریشه دوانده و هم چون تسمه ای تمامی اجزاء جامعه را به ستاد رهبری کننده مرتبط می سازد. تشکلات توده ئی در میان دانشجویان، روشنفکران، زنان، ملل تحت ستم و غیره که در چگونگی ایجاد حزب کمونیست، مدل حکومتی و اداری بابک فرزام اساسا به بوته فراموشی سپرده شده است. البته الگوی چگونگی کسب قدرت و همچنین سازماندهی و ساخت و ساز جامعه ای که بعد از "تصرف" قدرت سیاسی به وسیله احکام و فرمول بندیهای آقای فرزام ارائه گشته قطعا حد تمایز بین دیدگاه لنینی و خویش در باره ماهیت حزب و نقش رهبری کننده اش در سیر مبارزه طبقاتی در پروسه دراز مدت سوسیالیسم و گذار به جامعه بدون طبقه، یعنی دنیای کمونیستی به نحو روشنی، بیان کرده است.

لنین از چگونگی روند راه یابی سوسیالیسم علمی که خارج از عرصه محیط کار و روابط کار مزدی و حتی جنبش سندیکائی و شورائی زیست می کند و می باید از طریق عنصر آگاه (حزب طبقه کارگر) به درون طبقه کارگر برده

شود، در کتاب "چه باید کرد؟" خود منطبق با تئوری کمونیسم علمی صحبت کرده است. اما متأسفانه دیدگاه آقای فرزام در تقابل با آموزش های لنین بر این باور است که آگاهی از درون طبقه کارگر، بصورت خود انگیخته و از طریق سازماندهی خویش در تشکیلاتهایی هم چون سندیکا، شوراها بر بستر سازماندهی مبارزات اقتصادی کسب می شود و شرایط دستیابی به مدینه فاضله اش را فراهم می سازد. چنین دیدگاهی بیانگر خط اکونومیستی رایج بر جنبش کارگری ایران است که به "جنبش کارگر پرستی" ناسیونالیستی معروف می باشد، و نه خط ایدئولوژیک-سیاسی پرولتاریای انترناسیونالیست.

بابک فرزام در سطور بعدی مقاله اش چگونگی ضدیت خویش را با عنصر آگاه و هم چنین "احزاب کمونیستی" که از دید ایشان باید انحلال یابند چنین بیان می دارد :

"از بین مسائل اساسی و مهمی که در سنتز نوین مطرح شده است، طرح و یا بهتر بگوئیم، مطرح نکردن نقش طبقه کارگر، از همه مهمتر و اساسی تر است. دید چریکی که رفقای م ل م ایران نسبت به طبقه کارگر و زحمتکشان دارند یعنی ندیدن آنها و در حقیقت دیدن آنها به عنوان سیاهی لشکر برای به قدرت رسیدن کمونیستها، (نظری که در بین کمونیستهای ایران تقریباً عمومیت دارد) در این تز به چشم می خورد. می توانید به طرح پیشنهادی R.C.P تحت عنوان "قانون اساسی برای جمهوری سوسیالیست نوین در امریکای شمالی" مراجعه کنید. در آنجا اسمی از شورا های کارگری و نقش آنها در قدرت نیست. احتیاجی هم نیست چون اینها طبقه کارگر را توده ای بی سواد و عاری از قدرت تصمیم گیری معرفی می کنند. و این روشنفکران کمونیست هستند که باید برای آنها و بدون حضور آنها، در کتابخانه ها و نه در جبهه های رزم علیه بورژوازی برنامه نویسی کنند."

" اینها (آرسی پی و حزب کمونیست ایران م ل م) ... به خاطر ندیدن طبقه کارگر و زحمتکشان و... در حقیقت دیدن آنها به عنوان سیاهی لشکر برای به قدرت رسیدن کمونیستها (منظور ایشان روشنفکران و عنصر آگاه - حزب کمونیست- است) ... اسمی هم از شورا های کارگری و نقش آنها در قدرت نیست .. چون اینها طبقه کارگر را توده ای بی سواد و عاری از قدرت تصمیم گیری معرفی می کنند... آنها (عنصر آگاه و احزاب کمونیستی) روشنفکران کمونیست هستند که باید برای آنها و بدون حضور آنها در کتابخانه ها و نه در جبهه رزم (مبارزات اقتصادی- منظور آقای فرزام از "جبهه رزم") علیه بورژوازی برنامه نویسی کنند."

در اینجا نیز ما با ایده وحشت از حقیقت و کذبگویی محض روبرو شده ایم. آقای فرزام به جای نقد علمی و استفاده از شیوه و متدولوژی انقلابی به افترا زدن و پخش اکاذیب در مورد حزب کمونیست انقلابی امریکا متوصل شده اند. این همان گرایش متدولوژیکی است که در سند "مانیفست آر سی پی: کمونیسم - آغاز مرحله نوین" شناسائی شده است:

[این افراد] هیچگاه وظیفه جمع بندی علمی از مرحله پیشین جنبش کمونیستی و مشخصا تحلیل راهگشای مائو در مورد خطر و مبنای احیای سرمایه داری در جامعه سوسیالیستی را به عهده نگرفته اند یا هرگز درگیر این کار به شیوه ای سیستماتیک نشده اند. بنابر این اگر چه بسیاری از آنان ممکن است از انقلاب فرهنگی چین دفاع کنند، یا در گذشته دفاع می کردند، اما از یک درک واقعی و عمیق از اینکه چرا انقلاب فرهنگی ضرورت داشت و مائو آن را با چه اصول و اهدافی آغاز و رهبری کرد، بهره مند نیستند."

از دید بابک فرزام "ایده کمونیسم" شامل نفی تلویحی دیکتاتوری پرولتاریا، نفی نقش رهبری حزب پیشاهنگ (عنصر آگاه)، نفی کسب قدرت دولتی، و نفی ایجاد نوع کاملاً نوینی از دولت است.

فرمول مکانیکی ایشان چنین است:

**خورد کردن اقتصادی ماشین دولتی یک جناح از بورژوازی، از طریق شوراهای کارگری.**

چنین "کسب قدرت دولتی" با یک جمع‌بندی غیر علمی و مکانیکی ایشان از موج قبلی انقلابات سوسیالیستی چنین بیان می‌شود:

" چنانچه دیدیم در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و در چین سوسیالیستی این را گفتند ولی عملاً شوراها به صورت یک آپاندیس در آمد. یک زائده ای که باید از دست آن خلاص می‌شدند. خوب بورژوازی آمد و آنها را خلاص کرد."

اینکه چرا بابک فرزام از آمدن بورژوازی و خلاص کردن آنها (خلاص کردن دو حزب کمونیست اتحاد شوروی و چین و ساختمان سوسیالیسم در آن دو کشور) فقط اشاره ای گذرا کرده اند، قابل تعمق است. اینکه این بورژوازی از کجا سر بر آورده است و چگونه "آنها را خلاص کرد" برای ایشان مهم نیست! در لایه سطحی حقیقت ماندن و به واکاوی عمیق برای کشف حقیقت به لایه های زیرین پدیده احیای سرمایه داری در دو جامعه قبالا سوسیالیستی شوروی و چین نرفتن ریشه در متدولوژی مکانیکی (متافیزیکی) و کشف حقایق درونی پدیده ها دارد.

همینکه ایشان برای ارضاء امیال غیر انقلابی -رفرمیستی روشنفکرانه اش از روی این مسأله حیاتی (" درک واقعی و عمیق از این که چرا انقلاب فرهنگی ضرورت داشت و مائو آن را با چه اصول و اهدافی آغاز و رهبری کرد (" جهش می‌کند و تحت شعار "گسترش حقیقت" و "شجاعانه بحث کردن" به چنین سادگی می‌گذرند، درجه جدی بودن ایشان را نسبت به ارائه یک طرح و راهکار واقعاً رادیکال برای بیرون رفتن از نظم کهن کنونی و رهایی کل نوع بشر از شر روابط استثمار و ستم نظام سرمایه داری -امپریالیستی نشان می‌دهد.

اما از خلال خط سیاسی ارائه شده توسط ایشان، به نظر می‌رسد که بابک فرزام با تأکید بر نقش "شوراهای کارگری" و این که این "شوراها به صورت یک آپاندیس" در "اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و در چین سوسیالیستی" در آمد، و آنها "از دست آن خلاص" شدند و "خوب بورژوازی آمد و آنها را خلاص کرد." به دو جمع بندی رسیده است:

اول اینکه ایشان از "خلاص شدن" سوسیالیسم در آن دو کشور- زمانیکه هنوز سوسیالیستی بودند- صحبت می‌کنند. منظور بابک فرزام از "خلاص شدن" یا واژگونی سوسیالیسم در واقع احیای سرمایه داری در اتحاد شوروی و چین است. بنابر این زمانیکه گزینه ایشان مبنی بر خلاص شدن از دست شوراهای کارگری در این دو کشور را از لابلای خط سیاسی ایشان بیرون بیاوریم و در کنار هم قرار دهیم نتیجه گیری به جز اینکه " انقلابیون توطئه گر کمونیست >> بعد از کسب قدرت << با خلاصی از دست شوراهای کارگری به مستبدان تمامیت خواه تبدیل شدند، و سرانجام بورژوازی آمد و آنها را خلاص کرد، نمی‌توان تصور کرد! یک باز نویسی شبه تروتسکیسم ناب!

دوم اینکه بابک فرزام اساساً با درک علمی تضادهای جامعه سوسیالیستی (ماتریالیسم دیالکتیک) که به وسیله مارکس و انگلس و لنین به مفهومی پایه ئی درک و تبیین شد و سپس مائو آنرا کاملتر کشف کرد و توضیح داد، کاری ندارد و دغدغه فکری اش نیست. او حقیقت طبقاتی (یا سیاسی) خود مبنی بر خلاص شدن از دست شوراهای کارگری "مزام" از طرف هر دو حزب پیشتاز طبقه کارگر در دو جامعه سوسیالیستی قبلی -شوروی و چین- را یگانه و اساسی ترین عامل احیای سرمایه داری در آن جوامع می‌داند. "گسترش" دادن حقیقت سیاسی اش به جای کشف حقیقت تاریخی -عینی و تضادهای درون آن ها، برای او کافیت! به همین سادگی!

درک سطحی و استفاده ابزاری آقای فرزام از ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی در بازخوانی ایشان از روند احیای سرمایه داری در دو کشور شوروی و چین به وجه برجسته ای آشکار شده است.

در سند "مانیفست آر سی پی: کمونیسم - آغاز مرحله نوین" در جمع بندی از علل احیای سرمایه داری چنین می خوانیم:

"مائو تسه دون برای چند دهه مبارزات انقلابی را در چین رهبری کرد. نقطه اوج این مبارزه، پیروزی مرحله اول این انقلاب با برقراری جمهوری خلق چین در سال ۱۹۴۹ بود. اما همانطور که خود مائو تأکید کرد، این پیروزی علی رغم مهم و تاریخی بودنش، فقط گام نخست از یک راهپیمایی طولانی بود. رویارویی فوری مقابل پا، پیشروی در جاده سوسیالیستی بود؛ در غیر این صورت حتی پیروزی های اولی انقلاب هم از دست می رفت. یعنی کشور بار دیگر تحت سلطه طبقات استثمارگر و قدرت های امپریالیستی خارجی قرار می گرفت. اما این همه ماجرا نبود. زمانی که روند ساختمان یک اقتصاد سوسیالیستی و انجام تغییرات مربوطه در سایر عرصه های جامعه به پیش رفت و مائو این تجربه اولیه را جمع بندی کرد، او به شکل فزاینده ای به ضرورت تدوین یک برخورد متفاوت به تحول سوسیالیستی نسبت به «الگوئی» که در اتحاد شوروی پیاده شده بود، پی برد. برخورد مائو به این مسأله به ابتکار عمل مردم در سطوح پایه ای و حیطه های محلی بیشتر میدان داد و بالاتر از هر چیز، از تأکید بیش از حد بر فن آوری کاست. هر چند که مائو تکامل فن آوری پیشرفته تر را امری بسیار مهم می دانست اما تأکید او در درجه اول و بیش از هر چیز بر ابتکار عمل آگاهانه توده های مردم بود. این برخورد در شعار «انقلاب را درک کنید و تولید را بالا ببرید» فشرده شد که خط راهنمای اساسی برای پیشبرد ساختمان اقتصادی به شیوه ای بود که به تحکیم پایه و اساس پیشرفت مداوم در جاده سوسیالیستی و تقویت متقابل تحول انقلابی روابط تولیدی و روبنای سیاسی و ایدئولوژیک بینجامد.

همه اینها به مهم ترین و تعیین کننده ترین خدمت مائو به امر انقلاب کمونیستی مربوط بوده و بخشی از پروسه تکوین و تدوین این مهمترین خدمت مائو تسه دون بودند: یعنی تئوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا به سوی هدف نهایی کمونیسم. مائو روند تبدیل این تئوری به یک جنبش قدرتمند انقلابی توده های مردم در جریان انقلاب فرهنگی در چین را رهبری کرد. انقلاب فرهنگی از میانه دهه ۱۹۶۰ آغاز شد و به مدت یک دهه ادامه یافت. بار دیگر مائو با گسست از «جزد» دریافت شده» از جنبش کمونیستی، دست به یک تجزیه و تحلیل راهگشا زد. او گفت که در سراسر دوران سوسیالیسم، شرایط مادی که خطر شکست انقلاب سوسیالیستی را در بر دارد پا بر جا می ماند. تضادهای موجود در زیر بنای اقتصادی، و در روبنا، و در رابطه میان زیربنا و روبنای کشورهای سوسیالیستی، و نیز نفوذ و فشار و حملات مستقیم دولت های امپریالیستی و ارتجاعی در هر مقطع معین، به اختلافات طبقاتی و مبارزه طبقاتی درون یک کشور سوسیالیستی پا خواهند داد. این تضادها دائما امکان افتادن جامعه به یکی از دو مسیر سوسیالیستی یا سرمایه داری را فراهم می کنند. این تضادها به ویژه یک طبقه بورژوازی جاه طلب را در درون جامعه سوسیالیستی مرتبا بازتولید می کنند که فشرده ترین شکل بروز آن در بین افرادی از حزب کمونیست، مشخصا در عالیترین سطوح حزب، است که خطوط و سیاست های تجدید نظر طلبانه را به کار می بندند. اینان همان کسانی هستند که اسم کمونیسم را به کار می برند اما در واقع خادم امپریالیسم اند و همه چیز را به جانب سرمایه داری سوق می دهند. مائو این تجدید نظر طلبان را به مثابه «افراد صاحب قدرتی» مشخص کرد که «راه سرمایه داری را در پیش گرفته اند.» او خاطر نشان کرد که مبارزه میان کمونیسم و رویزیونیسم، تبارز فشرده تضاد و مبارزه درون جامعه سوسیالیستی بین راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری در

حیطهٔ روبنا است. مائو تشخیص داد و تأکید کرد که تا وقتی که این شرایط مادی و بازتاب های ایدئولوژیک آنها وجود دارند، هیچ تضمینی برای عدم عقبگرد انقلاب و عدم احیای سرمایه داری وجود ندارد. و هیچ ابزار سهل و ساده ای برای ممانعت از این امر هم وجود ندارد. و هیچ راه حلی جز ادامهٔ انقلاب برای محدود کردن و بالاخره ریشه کن کردن و نابودی نابرابری های اجتماعی و سایر نشانه های سرمایه داری که به این خطر پا می دهند، همراه با پیشرفت انقلاب در سراسر دنیا، نیز وجود ندارد.

در اهمیت این تحلیل تئوریک مائو هر چه بگوئیم کم گفته ایم. این تحلیل بخش بزرگی از اغتشاش فکری بر سر چگونگی و چرایی خطر احیای سرمایه داری در جامعه سوسیالیستی را بر طرف کرد و خط راهنمای اساسی را برای بسیج توده ها جهت پیشروی در جاده سوسیالیسم، و در تقابل با نیروهای رویونیستی که جهت گیری و عمل شان دقیقاً به همان احیای سرمایه داری منجر می شد، فراهم کرد. انقلاب فرهنگی در چین، تجسم زنده همان بسیج انقلابی توده ای بود که در آن ده ها و صدها میلیون نفر بر سر مسائلی که در جهت گیری جامعه و انقلاب جهانی تأثیر تعیین کننده داشتند بحث و مبارزه می کردند. این خیزش توده ای موفق شد به مدت ده سال نیروهای احیای سرمایه داری من جمله مقامات عالیرتبه در حزب کمونیست چین نظیر دن سیائو پین را عقب بنشانند و در وضعیت تدافعی قرار دهد. اما کمی بعد از مرگ مائو در سال ۱۹۷۶ این نیروها که نهایتاً تحت رهبری دن سیائو پین قرار داشتند هر چند برای مدتی این هدایت از پشت پرده انجام می شد، موفق به انجام کودتا شدند. این ها از ارتش و نهادهای دیگر دولتی برای سرکوب انقلابیون استفاده کردند؛ چندین و چند هزار نفر را کشتند؛ و تعداد بسیار زیادی دیگر را زندانی کردند؛ و دست به کار احیای سرمایه داری شدند. متأسفانه، این امر نمایش زنده ای از همان خطری بود که مائو به روشنی خاطر نشان کرد و پایه و اساس آن را به شکل نافذی مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. (تأکید از ما است)

چنین تأکیدی در اهمیت این تحلیل تئوریک مائو در برطرف کردن بخش بزرگی از اغتشاش فکری بر سر چگونگی و چرایی خطر احیای سرمایه داری در جامعه سوسیالیستی، از طرف حزبی است که بابت فرزام با گرویدن به کارزار دروغپراکنی "ماشین عظیم تبلیغاتی عظیم بورژوازی" هر دو (حزب کمونیست انقلابی امریکا و مائو رهبر انقلاب چین) را "برنامه نویسان... در کتابخانه ها و نه در جبهه های رزم بر علیه بورژوازی" می نامد! و خود را در پوشش دفاع ناسیونالیستی از منافع کارگران ایران و ایجاد "شوراهای کارگری" که خط غالب بر آن ابزاری است برای تصرف اقتصادی صاف و ساده ماشین دولتی علیه یک جناح (عروسک ها!) از هیأت حاکمهٔ جمهوری اسلامی، پنهان نموده است.

ادامه دارد